

استدلالی بر هویت

جامعه‌داستانی دانشور

امیررضا فخری

منتقد



سیمین دانشور به عنوان یکی از شاخص‌ترین چهره‌های داستان‌پردازی که با خلق اثر فناناپذیر «سووشون» در بلندای ادبیات معاصر فارسی چون آفتابی درخشید، بار دیگر خاطره‌بلندای حضورش را در آغازین سال‌های دهه ۷۰ شمسی با داستان بلند «جزیره سرگردانی» تجدید می‌کند. جزیره سرگردانی روشنگر زوایای از زندگی اجتماعی جامعه ایران است که با تاریخ این ملت عجین شده و در قالبی کلاسیک شکل گرفته است. دانشور در جزیره سرگردانی، واقعیات اجتماعی-سیاسی سال‌های ملت‌هت‌انقلاب را از دید یک زن به تصویر می‌کشد.

تاریخی که زن دهه ۳۰ و تلفیق روایی «خانم نوریان» با اتفاقات و جریانات آن برهه تاریخی گره خورده است. در داستان با نثری گویا و به دور از ابهام و فراق‌کنی متنی، کاراکترهای تپیک و ملموس را خلق می‌کند که اوج خلاقیت هنری در تاریخ را می‌توان حس کرد. داستان و رمان از زمانی که به حیطه دآوری در باب باورهای دینی و فرهنگ و رفتارهای اجتماعی وارد شد، باعث ایجاد مضمون‌های متنوع گردید. معمولاً دیدگاه صاحب‌اثر، برآیند تأثیر و تأثر و تعامل اثر هنری با نظریات ادبی است.

رمان جزیره سرگردانی در کنار مضامین و جزئیات گوناگون، با برخی از واقعیات تاریخی و اجتماعی ایران و جهان، با آرای فلسفی و علمی و با دیدگاه تلفیقی هنری و مذهبی دانشور مواجهیم که تصویری از وقایع اجتماعی ایران است.

سیمین دانشور در دهه ۶۰ شمسی ایستاده و به جامعه ایران در بین سال‌های ۱۳۲۲ تا ۱۳۵۷ نگریسته و از بریده‌های جراید و تفسیرهای خود، داستانی تاریخی با حفظ آرمان شخصی‌اش ساخته است.

از نظر دانشور، ایران بعد از مصدق مانند دختری یتیم است، این سخن تاوایی است از این‌که پدر ایران در راه مصدق کشته می‌شود. او که با مادر بزرگش زندگی می‌کند، شبی در عالم رویا خود را در باغ سوخته‌ای می‌یابد. دنبال رسنی می‌گردد که از چاهی آب بکشد و دری بسته را بگشاید. صدایی می‌شنود که: «آنها که ریسمان دست‌شان بود، آنها که کلید داشتند، همه‌شان گم و گور شدند.»

دانشور، ایران برهه مذکور در رمان را با تعدد در اشاره به مسائل اجتماعی گوناگون مانند زن غربی، اعتقادات مذهبی، سنگینی سایه ساواک بر جامعه ایران، فقدان بهداشت و... جامعه‌ای آماده انقلاب می‌داند که همه این مصائب تلخ را با پرتویی از آینده متحول در جامعه برانداخت می‌کند.



نگاهی به خاطرات محمدرضا ظفرقندی که چند روزی است وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی شده است

پزشکی از دل جنگ تا کابینه دولت

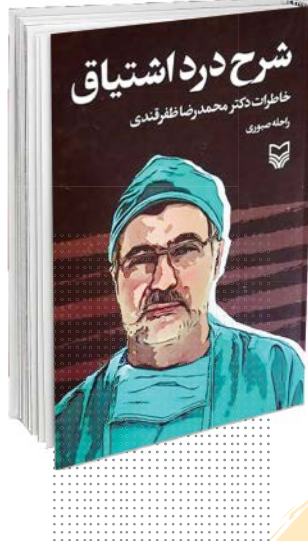
تأثیرپذیری از جسارت و سماجت مادرش سخن گفته است و اصراری که او پدرش در خواندن رشته پزشکی نشان دادند و اومتقاعد شد که این رشته را بخواند، علی‌رغم این‌که در مدرسه علوی تمایل به رشته انسانی داشت در لحظه آخر تغییر نظر داد و پزشکی را برگزید و در این رشته مشغول تحصیل شد.

خودش می‌گوید که به علی شریعتی علاقه داشته و تحت تأثیر کتاب‌ها و سخنرانی‌های او و عده دیگری از مبارزان انقلابی به مبارزه سیاسی تمایل پیدا کرده: «من بیشتر از سخنرانی‌ها و اندیشه دکتر شریعتی تأثیر می‌گرفتم و در آن سال‌های جوانی که شخصیت و مسیر فکری‌ام در حال شکل‌گیری بود، ایده‌ها و افکار ایشان برایم سرمشق بود. برای همین با برخی از دوستانم که افکار سیاسی داشتند و هم‌فکر بودیم، کتاب‌های دکتر شریعتی را بین کتاب‌های دبیرستان می‌گذاشتیم و به مدرسه می‌بردیم و...»

ظفرقندی پس از آغاز جنگ ایران و عراق بعد از این‌که نتوانست برخی واحدهای دشوار رشته پزشکی را پاس کند، آماده شد تا به عنوان پزشک در جنگ حاضر شود. او وقتی دخترش زهرا فقط شش ماه داشت با بدرقه جسورانه مادرش و خداحافظی با همسر جوانش راهی جبهه‌های جنگ شد؛ جنگی که از دریچه نگاه یک پزشک جوان متفاوت بود: «۶۲/۰۷/۳۰ سحر ساعت ۴:۳۰ از خواب بیدارمان کرده‌اند که تا ساعت ۸:۳۰ صبح مرتب مجروح می‌آمد، دیشب دوباره حمله بوده که ظاهراً موفقیت‌آمیز نبود. بچه‌ها محاصره شدند و عقب‌نشینی کردند و...» او در برخی زمان‌ها از اتفاقات جبهه یادداشت‌برداری کرده و در کتاب «شرح درد اشتیاق» برخی از یادداشت‌هایش را جای داده است.

همچنین در یکی دیگر از یادداشت‌هایش می‌نویسد: «۶۲/۸/۱۳ جمعه، از صبح امروز تا شب پروازهای هلیکوپترهای خودی و فرودشان در اورژانس ما مرتب ادامه داشت. علتش یا انتقال مجروحان بد حال بود یا این‌که برای لشکر امام حسین (ع) که پیشروی زیادی کرده‌اند و راه تدارکاتی ندارند، وسایل و تدارکات می‌برند. امروز سرهنگ صیاد شیرازی هم با هلیکوپتر به اینجا آمد، نماز و ناهار را اینجا بود و بعد از ۲-۳ ساعتی رفت. دواسیر مجروح عراقی داشتیم و...» از همین چند سطر یادداشت دکتر جوان اطلاعاتی درباره وضعیت یک عملیات نهفته است که متأسفانه پس از آن فرصت پیدا نکرد که این نوشته‌ها را ادامه دهد. تداوم یادداشت‌های ظفرقندی می‌توانست نوع نگاه دیگری به جنگ را به ما نشان دهد.

ظفرقندی با حسی که به علوم انسانی داشت، معلمی را هم در مدرسه علوی تجربه کرد و از آنجا که دانش‌آموز خوبی بود و مسئولان مدرسه شناخت خوبی از او داشتند، این فرصت را به او دادند که سال ۵۵ همزمان با قبولی در رشته پزشکی در مدرسه هم به دانش‌آموزان ابتدایی درس دهد. این تجربه باعث تغییراتی در روحیاتش شد و او را به تجارب دیگری رساند و بعدها به دعوت آیت‌... موسوی اردبیلی در مدرسه تازه‌تاسیس مفید هم معلمی را ادامه داد.



ظفرقندی پس از

آغاز جنگ ایران و

عراق بعد از این‌که

توانست برخی

واحدهای دشوار

رشته پزشکی را

پاس کند، آماده شد

تا به عنوان پزشک

در جنگ حاضر شود.

او وقتی دخترش

زهرا فقط شش‌ماه

داشت راهی

جبهه‌های جنگ شد

